

آنچه در این ستون می‌خوانید، دیدگاه‌های رسانه‌های خارجی است که صرفاً جهت اطلاع‌رسانی منتشر می‌شود و این دیدگاه‌ها موضع روزنامه «هم‌میهن» نیست.



RS

موضع اسپانیا در قبال فلسطین، واکنشی است

مرحله آخر رقابت دوچرخه‌سواری اسپانیا در روز یکشنبه با آشوب، ناتمام ماند. معترضان حامی فلسطین در مادرید با این شعار که «رد نخواهند شد» موانع را کنار زدند و مسیر را اشغال کردند و سازمان‌دهندگان رقابت مجبور شدند فینال و مراسم سکو را لغو کنند. هدف اعتراض، شرکت تیم اسرائیلی بود. در بیانیه‌ای در این باره، پدرو سانچز، نخست‌وزیر اسپانیا از «تحسین عمیقش برای بسیج مردم اسپانیا در جهت آرمان‌های به‌حق مثل فلسطین» گفت. این ماجرا، تجسمی آشکار و علنی از ظرفیت سیاسی کارآمد در اسپانیا بود، ظرفیتی که دولت سانچز هم به آن پاسخ داده است و هم در سیاست خارجی‌اش، به آن مشروعیت بخشیده است. این پویه‌شناسی اسپانیا را به صریح‌ترین صدای معترض اتحادیه اروپا درباره جنگ غزه تبدیل کرده است و این خرق عادت‌ی قابل‌توجه در سنت سیاست خارجی اسپانیا نسبت به آن سوی اقیانوس اطلس است.

حمایت سانچز از این معترضان صرفاً در حد کلام هم نبود. او موضعش را تشدید کرد و صراحتاً خواستار ممنوعیت حضور اسرائیل در رقابت‌های بین‌المللی شد. او ارتباط مستقیمی بین این خواسته با حذف روسیه از رقابت‌ها بابت حمله‌اش به اوکراین برقرار کرد: «موضع ما مشخص و قاطع است: تا وقتی سببیت ادامه دارد، نه روسیه و نه اسرائیل نباید در هیچ رقابت بین‌المللی حضور یابند.» این موضع که اسرائیل و محافظه‌کاران اسپانیا را خشمگین کرده، از سوی وزیر فرهنگ او باز هم مورد تأکید قرار گرفت. او پیشنهاد داد در صورت شرکت اسرائیل در مسابقه خواندگی «یوروویژن» در سال آینده، اسپانیا این برنامه را بایکوت کند. مهم‌تر از آن، مشخص شد که دولت سانچز این مواضع قاطع را با اقدامات ملموس همراه کرده است و قراردادی ۷۰۰ میلیون یورویی، ۷۲۵ میلیون دلاری را برای پرتاب‌گرهایی با طراحی اسرائیل، لغو کرده است. بیشتر هم اقداماتی اعلام شده بود، با هدف توقف آنچه «نسل‌کشی در غزه» خوانده شد. این اقدامات، نشانگر میل اسپانیاست، به استفاده از اهرم‌های اقتصادی و دیپلماتیکی که دیگر پایتخت‌های اتحادیه اروپا از کاربرد آن‌ها خودداری کرده‌اند.

سانچز استاد دوام‌آوردن در فضای سیاسی است. موضوع این نیست که او تحول ایدئولوژیک عظیمی به سمت مخالفت با مداخله‌گرایی داشته است. بلکه او ثابت کرده در فهم جریان‌های سیاست داخلی و پیداکردن مسیرش از میان آن‌ها، بسیار تواناست. موضع دولت او در قبال اسرائیل و فلسطین، بازتابی عمل‌گرایانه از ائتلاف اوست، ائتلافی که به حمایت چپ‌ها منکی است و برای آن‌ها هم این موضوع، اولویت مذاکره‌ناپذیر است. این‌غریزه برای واگرایی عمل‌گرایانه، فقط منحصر به غزه هم نیست. سانچز قاطعانه هدف ناتو را مبنی بر افزایش بودجه دفاعی به ۵ درصد از تولید ناخالص ملی رد کرده است. این درخواستی است که دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا داشته و مارک روتنه، دبیرکل ناتو هم از آن حمایت کرده است. او محدودیت‌های بودجه و اولویت‌های اجتماعی را دلیل این موضوع خوانده است. در عین حال، دولت او در مسئله اوکراین با اجماع تندروانه بروکسل همراه است و از ضبط اموال بلوکه‌شده روسیه حمایت می‌کند. این موضع نه‌تنها از لحاظ قانونی دچار ابهام است، بلکه به لحاظ حکمرانی هم خطاست. اعتماد جهانی به منطقه یورو را از بین می‌برد و یک اهرم کلیدی در چانه‌زنی و مذاکره با روسیه را نابود می‌کند. موضوع این‌جا غلبه نمایش‌های ایدئولوژیک بر محاسبات راهبردی است. این تضاد، نشان می‌دهد، دکترین سانچز به شرایط بسته است. تخطی‌های او از رویکرد ارتدوکس در قبال اسرائیل، بودجه دفاعی و چین، مهم هستند، اما تا حد زیادی به مدیریت ائتلاف داخلی مربوط هستند. سیاست او در قبال اسرائیل، بیشتر محصول محاسبه او در سیاست داخلی است تا بینشی منسجم و راهبردی. او بادنماست و نه قطب‌نما، اما حتی بادنما هم می‌تواند تغییری در جهت باد را نشان دهد و باد در اسپانیا در جهت مخالف با آتلانتیک‌گرایی بی‌قیدوشرط می‌وزد.



دروغ‌هایی که آمریکا به خودش می‌گوید

کاهش نفوذ واشنگتن در خاورمیانه با انکارواقعیت همراه بوده است

FOREIGN AFFAIRS

حسین آقا/ مذاکره‌کننده سابق فلسطینی
رابرت مالی/ دیپلمات سابق آمریکایی



در میانه هریک از روزهای جنگ طولانی در غزه، می‌شد انتظار داشت یکی از مقامات دولت بایدن، یکی از این‌ها را اعلام کند: آتش‌بس در همین نزدیکی است، ایالات متحده، تلاش خستگی‌ناپذیری می‌کند تا به آتش‌بس برسد، برای اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها به یک اندازه ارزش قائل است، توافقی تاریخی برای عادی‌سازی روابط سعودی اسرائیلی در دسترس است و همه این‌ها در راستای مسیری بازگشت‌ناپذیر به سمت تشکیل کشور و دولت فلسطینی هستند. هیچ کدام از این اعلانات، حتی شباهتی دورادور به حقیقت‌نداشتند. گفت‌وگوها درباره آتش‌بس کش آمدندووقتی به شکل مناسبی به نتیجه‌ای هم می‌رسیدند، مفاهیم‌های حاصل، به سرعت فروپاشیدند. ایالات متحده از انجام همان یک کار که ممکن بود باعث شود، موضوع به انجام برسد، سر باز می‌زد؛ مشروط‌کردن یا متوقف‌کردن کمک نظامی به اسرائیل، کمکی که مانع می‌شد آتش‌بس شود. برداشتن این قدم هم همان یک کار بود که ممکن بود نشان دهد، فراتر از لفاظی‌ها، ایالات متحده به حفاظت از جان اسرائیلی‌هاوفلسطینی‌هامتعهداست. عربستان سعودی مدام تکرار می‌کرد که عادی‌سازی روابط با اسرائیل بسته به پیشرفت در مسیر کشوری فلسطینی است ودولت اسرائیل مستمراً چنین پیشرفتی را غیرمحممل می‌شمرد. هر چه زمان بیشتر پیش رفت، بیشتر آشکار شد که بیانیه‌های ایالات متحده، حرف‌های توخالی هستند با عدم باور یا بی‌تفاوتی مواجه می‌شدند. این مانع از طرح آن‌ها نشد. آیا سیاست‌گذاران ایالات متحده حرفی را که می‌زدند، باور داشتند؟ اگر نه، چرا باز می‌گفتند؟ اگر هم داشتند، چطور می‌توانستند این همه شواهد ناقض را پیش چشم‌شان، نادیده بگیرند؟

این خلاف‌گویی‌ها به‌عنوان پوشش عمل می‌کرد، برای سیاستی که حملات سبعمانه اسرائیل به غزه را ممکن می‌کرد و کوچک‌ترین وفزارترین پیشرفت‌ها در وضعیت منطقه تحت محاصره فلسطینی را به عنوان محصول بشردوستی و عزم آمریکایی، تحسین می‌کرد. بی‌رحمی اسرائیل در دولت ترامپ بدتر شد، اما آن خلاف‌گویی‌های بیشتر، راه را هموار کرده بود. کمک کرده بود کشتار بی‌رویه اسرائیل عادی‌شودوهمین‌طور هدف‌گیری بیمارستان‌ها، مدارس ومساجد، استفاده از غذا به عنوان اسلحه جنگ و اтакای مداومش به تسلیحات آمریکایی، بستر را فراهم کرد و پس از آن دیگر برگشتی در کار نبود. این شایعاتی جدید نبود. ریشه‌هایش تا مدت‌ها قبل از جنگ در غزه کشیده می‌شد و گستره آن بسیار فراتر از درگیری اسرائیلی وفلسطینی بود. دهه‌ها، ایالات متحده موضعش نسبت به این درگیری را تدلیس می‌کرد و ژست میانجی‌می‌گرفت در حالی که کاملاً جانبدارانه بود. تدلیس بود وقتی «فرایند صلح» را جمع کرد که بیشتر از تغییر وضعیت موجود، آن‌ها را تثبیت کرد و ادامه داد. تدلیس بودوقتی سیاست کلی‌ترش در خاورمیانه را ترویج دموکراسی و حقوق بشر نمایاند. تدلیس بود وقتی مدعی موفقیت می‌شد، حتی وقتی تلاش‌هایش، فاجعه‌دنیاله‌دار حاصل می‌کردند.

همچنان که این خلاف‌گویی‌ها واضح‌تر شدند و انکارشان سخت‌تر، نفوذ ایالات متحده هم تحلیل‌رفت. اسرائیلی‌ها، فلسطینی‌هاودیگربازیرگان محلی اداها را نادیده گرفتند، حرف‌های مبتذل درباره راه‌حل دودولتی، صلح، دموکراسی و میانجیگری آمریکا را پشت سر گذاشتند و به نگرش‌های غریزی‌تر و بی‌پیرایتر

بازگشتند که ریشه در گذشته‌هایشان داشت. مثل دهه‌های پیشتر، فلسطینی‌ها، پراکنده، بی‌رهبر و سرشار از خشم و عطش انتقام، به اقدامات تک‌افتاده و خشونت‌آمیز علیه اسرائیلی‌ها روی آوردند و منتظر روزی ماندند که این اقدامات به شکل سازمان‌دهی‌شده‌تر منسجم شوند. مثل قبل، اسرائیل، لجام‌گسیخته‌وبدون محدودیت، هر جا و هر وقت فلسطینی‌ای را آماده کشتن می‌بیند، دستش را دراز می‌کند: در دهه ۱۹۷۰ در امان، بیروت، تونس، پاریس یا رم؛ امروز در دوحه وتهران. در هر دو سمت، اوضاع بدتر هم خواهد شد. ایالات متحده هم کار چندان‌ی جز تأمل بر ویرانه‌ها نخواهد کرد.

▼ آناتومی شکست

حیات یک سیاست شکست‌خورده آمریکا در خاور میانه، در چند مرحله‌پیش می‌رود. اول رویکرد کج‌فکرانه‌می‌آید، بدخوانی وضعیت، اشتباه تعمدی یا ناخواسته، مثل وقتی مقامات ایالات متحده می‌گویند بهترین راه برای اثر گذاشتن بر اسرائیل، نه از طریق فشار که با آغوشی گرم است؛ مثل وقتی سکندری خوران وسط سیاست‌های فلسطینی می‌پرند، به دنبال انتصاب مجموعه‌ای از رجب از رهبران «میان‌رو» می‌روند، عنوانی برای حمایت که در نگاه مردم آن رهبران چندان تفاوتی با یک اتهام نمی‌کند؛ مثلاً نیروهایی را از فرایند صلح آفرینی بیرون می‌گذارند که بیشترین توان را برای برهم‌زدنش دارند، آن‌هایی از هر دو سمت که به دلایل مذهبی یا ایدئولوژیک، انصالی عمیق و تغییر‌ناپذیر می‌توانی آن زمین بین بحر تا نهر دارند و تجربه تسلیم‌کردن هر ذره از آن را مثل پاره‌پاره‌شدن دردناکی حس می‌کنند؛ شهرک‌نشینان وملی‌گرایان اسرائیلی، پناهجویان و اسلام‌گرایان فلسطینی.

معمای سیاست آمریکا این است که استادانش، چه بسیار می‌دانند و چه اندک می‌فهمند. اطلاعات، فهمیدن نیست، می‌تواند برعکس باشد. در سال ۲۰۰۰، مقامات ارشد اطلاعاتی ایالات متحده، بر اساس آنچه دیده بودند، شنیده بودند و فکر می‌کردند فهمیده‌اند، به رئیس‌جمهور بیل کلینتون تضمین دادند که یاسر عرفات، رهبر فلسطینی، چاره‌ای نخواهد داشت جز اینکه پیشنهادات کلینتون را در نشست کمپ دیوید بپذیرد و دیوانه خواهد بود اگر چنین نکند. عرفات این پیشنهادات را رد کرد و بابت ردکردن آن‌ها از سوی مردمش به عنوان یک قهرمان تجلیل شد. در سال ۲۰۰۶، دولت بوش علامت‌هایی آشکار را نادیده گرفت که حاکی از پیروزی حماس در انتخابات فلسطین بود، انتخاباتی که واشنگتن کلی برایش سرصود کرده بود و مقامات فلسطینی نگرانش بودند.

سال‌ها بعد، پس از اینکه قیام‌ها در سوریه راه افتاد، اطلاعات خام، به نادرستی تصویر میدان نبردی را داد که به رئیس‌جمهور بشار اسد شانس اندکی برای بقای کوتاه‌مدت می‌داد و به شورشیانی که به دنبال برکناری‌اش بودند، مسیری نسبتاً سریع به موفقیت، در دولت بایدن، مقامات ایالات متحده برای ارزیابی طرز فکر مقامات ایران و موضع‌شان نسبت به توافقی هسته‌ای پیشنهادشده، به گزارش‌های اطلاعاتی تکیه کردند. ارزیابی آن‌ها، مکرراً غلط از آب درآمد. پیروزی برق‌آسای طالبان بعد از خروج آمریکا از افغانستان، حمله ۷ اکتبر حماس به اسرائیل، فروپاشی رژیم اسد در سال بعدش، آن‌ها را غافلگیر کرد و غافلگیر شدند از اینکه غافلگیر شده بودند.

این شوک‌ها نتیجه عواوجا تعمدی نبود که در آن اطلاعات برای همخوانی با امیال رسمی تنظیم شده باشند، یعنی مثل وقتی نبود که آژانس مرکزی اطلاعات در سال ۲۰۰۳ به رئیس‌جمهور جورج دبلیو بوش، چیزی را گفت که او می‌خواست بشنود، اینکه صدام حسین، رهبر عراق، سلاح‌های کشتار جمعی دارد، اینکه پرونده علیه‌او، آسان وقطعی است، بلکه این غافلگیری‌ها نتیجه پویه‌شناسی‌هایی بودند که کمتر حيله‌گرانه بودند، کمتر همدفند بودند؛ اما به همان اندازه فریب‌آمیز بودند.

داده‌های اطلاعاتی، اغلب با هشدارهای مناسب می‌آیند. ممکن

است به مقامات یادآوری شود، اطلاعاتی که دریافت کرده‌اند، از یک مکالمه متفرّد جمع شده‌اند، در یک نقطه و در یک زمان، بدون اینکه بهره‌ای از تحلیل وسیع‌تر، زمینه‌گسترده‌تر یا دانش از فرضیات ناگفته‌برده باشند. ممکن است به آن‌ها گفته‌شود، هر آنچه اطلاعات استخراج شده، کل معما نیست و داشتن برخی قطعات جورچین، ممکن است از نداشتن هیچ قطعه‌ای، گمراه‌کننده‌تر باشد؛ اما این هشدارها اهمیت اندکی دارند. برای آن‌هایی که هرگز راه‌شان به اطلاعات خام، شنود گفت‌وگوها، محتوای یادداشت‌های محرمانه نیفتاده باشد، هیچانش را به‌سختی می‌توان توصیف کرد. احساس می‌کنی انگار در اتاق شخصیت‌های اصلی و در ذهن‌شان هستی؛ امتیازی داری که آن‌ها نمی‌توانند داشته باشند؛ خویش را ببینند. تومی‌دانی؛ اما در واقع نمی‌دانی. سیاستگذاران آمریکایی، خواندند و به‌زحمت چیزی فهمیدند، بیشتر خواندند و حتی کمتر از قبل فهمیدند

معمای این نمونه‌ها و نمونه‌های دیگر عمدتاً این نیست که ایالات متحده قضاوت نادرستی کرد. اشتباه فهمیدن، خوانش نادرست از پویه‌شناسی‌های خارجی یا درک اشتباه از بازیگران محلی غیرمعمول نیست. برای بیشتر سیاستگذاران، این بخشی از کار است. آنچه غیرمعمول است و توضیحش سخت‌تر، این است که چرا اجازه داده می‌شود چنین ناکامی‌هایی رخ دهند و تکرار شوند؛ چطور حتی شیوع‌شان باعث پاس‌خگویی فردی یا نهادی نشده، به‌ندرت حتی به تذکری ملایم منجر شده تا چه رسد به بازنگری واقعی؛ چقدر ظرفیت ایالات متحده برای درس‌گرفتن از خطاهایش، اندک به‌نظر می‌رسد.

مسئله این است که چرا این کشور این قدر مقاوم به تغییر رویه از کار درآمده. در حله بعدی حیات یک ناکامی آمریکایی، تکرارش است. حتی گنج‌کننده‌تر از اشتباهات یا تکرار لجوجانه آن‌ها، عادت مقامات ایالات متحده به تکرار خلاف‌گویی است، حتی پس از اینکه می‌دانند حرف‌شان نادرست بوده است، حتی پس از اینکه می‌دانند که دیگران می‌دانند حرف‌شان نادرست بوده است. مرحله آخر ناکامی، دروغ‌گویی است. این دروغ، مولود ناکامی است و با تکرار ناکامی، شکوفا می‌شود. سیاستگذاران آمریکایی کاری می‌کنند که فکر می‌کنند جواب خواهد داد؛ دوباره همان کار را می‌کنند با اینکه جواب نداده؛ می‌گویند جواب می‌دهد، در حالی که همه می‌دانند نمی‌دهد؛ قول می‌دهند جواب خواهد داد، وقتی دیگر همه صبر و اعتمادشان سر آمده، فارغ از بند واقعیت، این بیانیه‌ها به سمت حرف‌های سرخوشانه می‌روند. دیگر صرفاً روایت‌سازی نیست. این وضعیت حاکی از نگرشی تعمدی و تقریباً راهبردی است، پر مبنای دلخوشی بی‌حدومرز، بر خلاف عقل سلیم و تجربه روزمره. این رویه راحت‌وبی‌تکلف ایالات متحده در ارائه موضع‌گیری‌های خوش‌بینانه است که بر خلاف همه شواهد و در تضاد آشکار با سابقه‌ای تأسف‌بار، بیش از هر چیز بر جسته و گنج‌کننده است.

▼ توهم چطور تبدیل به دروغ می‌شود

دروغ در قلب سیاست و دیپلماسی است، اما دروغ با دروغ فرق دارد. دروغی هست که قصد دارد در خدمت منافع عمومی باشد، مثل وقت‌ی که جان اف کندی، رئیس‌جمهور آمریکا، درباره مفاهیمه مخفیانه آمریکا و شوروی برای خارج کردن موشک‌ها از ترکیه، مردم را گمراه کرد تا به بحران موشکی کوبا در سال ۱۹۶۲ پایان دهد. دروغی هم هست، بزرگ، آشکار و مکرر که تلاش می‌کند، مخاطبان را به قبول باوری بکشاند که مثل زامبی‌ها، تن به مرگ نمی‌دهد. دروغ حيله‌گرانه و کلبی‌مسکانه، از نوعی که هنری کیسیسجر استادش بود

